

## نگاهی به زندگی، معاصران و شاگردان سهل تستری

حمیدرضا اکبری

کارشناس ارشد خدمات آموزشی دانشگاه پیام نور مرکز آباده

---

### چکیده

ابومحمد سهل بن عبدالله بن یونس بن عیسی بن رفیع تستری از مردم قرن سوم هجری قمری است. او در سال ۲۰۳ هـ.ق در تستر (شوشتر) چشم به جهان گشود. نخستین گزارش مفصل را در باب کودکی او در رساله ی قشیری و سپس در تذکره الاولیای عطار در باره ی او می بینیم. تعالیم و اقوال سهل در اخلاق صوفیه تاثیر قابل ملاحظه ای داشته است. با آنکه بعد ها بین شیوه ی حلاج و طریقه ی سهل فاصله و اختلاف بسیاری پدید آمده است، در بعضی سخنان حلاج همچنان تاثیر آرا سهل باقی مانده است. با توجه به تاثیر وافری که سهل در صوفیان پس از خود داشت، در این مقاله کوشیده ایم ضمن معرفی این عارف گرانقدر به عارفان همعصر و شاگردان این صوفی بی نظیر اشاره کنیم زیرا معتقدیم عقاید وی در مباحث مربوط به کلام و عقاید صوفیان، تاثیر زیادی بر عارفان پس از او گذاشت.

واژه‌های کلیدی: زندگی، معاصران، شاگردان، سهل تستری

---

## مقدمه

بنابر گزارش عطار که از قول خود سهل نقل می‌شود، وی در سه سالگی شب‌ها را بیدار می‌ماند و از سر شوق به نماز خواندن خال خویش، محمد بن سوار می‌نگریست. ابن سوار در آغاز، او را از این کار نهی می‌کرد. لیکن سرانجام چون اشتیاق کودک را دید و دعوی او را شنید که «می‌بینم که سر من به سجود است پیش عرش» بدو گفت: «آنگاه که در جامه‌ی خواب از این پهلو بدان پهلو بگردی و زبانت بجنبند بگوی الله معی، الله ناظری، الله شاهدی». سه سال‌ها چنین کرد تا این که خلوتی در دلش پدید آمد. پس به توصیه‌ی خال در خلوت شد. تا آنگاه که او را به دبیرستان فرستادند و سهل رفتن به دبیرستان را به این شرط پذیرفت که ساعتی نزد معلم باشد و چیزی بیاموزد و پس به کار خویش - ذکر و عبادت در خلوت - بازگردد. در دبیرستان قرآن را آموخت و هفت ساله بود که روزه می‌گرفت و قوت او نان جوین بود. در دوازده سالگی مساله‌ای برای پیش آمد که کس حل نمی‌توانست کرد پس به بصره رفت تا از علمای آن دیار بپرسد؛ اما هیچ کس او را جواب نداد. به عبادان (آبادان) رفت و آنجا پاسخ سوال خود را یافت و دوباره به تستر بازگشت. (عطار، ۱۳۶۰: ۳۰۵) ظاهراً اصل این گزارش را عطار از قشیری برگرفته و چیزهایی بر آن افزوده است. در رساله‌ی قشیری نیز آمده است که سهل از «سه سالگی» تحت تعلیم خال خود، محمد بن سوار قرار گرفت. لیکن بر اساس روایت قشیری سهل در «سیزده سالگی» به بصره می‌رود تا مسأله‌ی خود را از علمای آنجا بپرسد. (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۰) درباره‌ی مساله‌ای که سبب شده است تا سهل نوجوان راه بصره را در پیش گیرد، قشیری و عطار هر دو خاموش‌اند؛ اما این که سهل برای یافتن پاسخ سوال خود یکسره به سراغ علمای بصره رفته است، متضمن این نکته‌ی توند بود که سهل نسبت به سوال خود نگرش «عالمانه» داشته است نه «صوفیانه» به عبارت بهتر جنبه‌ی کلامی و جدلی سوال بیشتر از جنبه‌ی عرفانی آن برایش مهم بوده است. در حوالی سال ۲۱۶- زمان احتمالی مسافرت سهل به بصره - جنبش معتزله که از بصره آغاز شده بود، اندک اندک به اوج قدرت خود نزدیک می‌شد. تنها دو سال پس از این تاریخ یعنی در سال ۲۱۸ بود که مامون عباسی با صدور فرمانی قضات و شهود و محدثان را به پذیرش رای معتزلیان در باب خلق قرآن واداشت (جارالله زهدی، ۱۹۴۷: ۱۶۴)

«در این هنگام بصره کانون بزرگ اندیشه‌های دینی و آراء کلامی بود چنان که بنابر قولی، وقتی سهل وارد بصره شد چهار هزار تن را یافت که در علم معرفت سخن می‌گفتند» (مناوی، ۱۹۳۸، ج ۱: ۲۴۱) سهل گوید: شش ساله بودم یا هفت ساله و صوم‌الدهر داشتمی و قوت من نان جوین بودی، بدوازده سالگی مرا مسئله افتاد و سیزده ساله بودم که اندر خاستم که مرا به بصره فرستند تا این مسئله بپرسم بیامدم و بپرسیدم؛ و همین امر او را از شوشتر به بصره کشاند؛ اما از خیل علمای بصره هیچ کس را نیافت که به سوال او پاسخی قانع‌کننده دهد. پس به عبادان رفت به نزد مردی که او را ابو حبیب حمزه العبادانی می‌گفتند، مسأله‌ی خویش را از او پرسید و پاسخی مناسب شنید. سهل مدتی نزد او ماند و از کلام او بهره‌ی فراوان یافت؛ و آنگاه به شوشتر بازگشت. از این ابو حبیب حمزه العبادانی که می‌توان او را پس از ابن سوار دومین استاد سهل دانست، اکنون هیچ اطلاعی در دست نیست. آبادان در آن روزگاران دارای رباطی بود که پیروان حسن بصری در قرن دوم هجری آن را ساخته بودند و صوفیانی چون ابوسلیمان دارانی، بشرحافی و سری سقطی هر یک مدتی را در آن گذرانده بودند. (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۰ و یافعی، ۱۳۳۸، ج ۲: ۲۰۱).

پس بعید نیست که در مقابل بصره که جایگاه عالمان و متکلمان بود، آبادان پناهگاه عرفا و صوفیان بوده باشد، به هر حال سهل پاسخ سوال خود را در عبادان و در نزد حمزه العبادانی یافت؛ اما مسأله‌ی او به راستی چه بود؟ نخستین و تنها کسی که مسأله‌ی سهل و پاسخ آن را آشکارا بیان کرده است ابن عربی است. او از این مسأله با عنوان «سجود قلب» یاد کرده و حکایتی که در این باره می‌آورد چنین است: «سهل بن عبدالله در ابتدای ورود بدین طریق قلب خود را در سجده دید و منتظر شد که از سجده برخیزد، اما [قلبش از سجده] برنخاست. پس در حیرت فرو ماند و پیوسته درباره‌ی این «واقعۀ» از پیران طریق سوال می‌کرد، لیکن کسی را نیافت که در این باره چیزی بداند. زیرا ایشان اهل صدق بودند و جز از روی ذوق محقق سخن نمی‌گفتند. پس او را خبر دادند که در عبادان شیخ معتبری است. خوب است که به سوی او روی باشد که پاسخ سوال خود را نزد او بیایی. پس به عبادان رفت. چون بر شیخ وارد شد سلام کرد و پرسید «ای شیخ! آیا قلب سجده می‌کند؟ شیخ گفت: «تا

ابدا! پس شفا یافت و در خدمت او ماند» (ابن عربی، ۱۹۸۱، ج ۷: ۴۴۰) هیچ یک از منابع دیگر به جز صاحب الکواکب الدریه- که همین حکایت ابن عربی را تقریباً کلمه به کلمه نقل کرده است درباره ی «مساله» یا «واقعه» ی سهل سخن نگفته اند. (مناوی، ۱۹۳۸: ج ۱: ۲۳۸) در حکایت ابن عربی به جای «علما» از «اهل صدق» یعنی عرفا سخن رفته است. ابن عربی نه از بصره نام می برد و نه از «شیخ معتبری» که سهل را شفا داده است! در واقع اصطلاحاتی که او در این باره به کار می برد- نظیر «شیوخ الطریق»، «واقعه»، «اهل صدق»، «ذوق محقق» و «شفا»- بیشتر رنگ حال و هوای روزگار خودش را دارد و در اصالت این داستان تردید بسیاری پدید می آورد، مگر این که بگویند ابن عربی آن را در جایی دیده یا شنیده و سپس به زبان خاص خود بازگو کرده است. به هر حال سهل در آبادان و در خدمت حمزه عبادانی آرامش خود را بازیافت. در «شب قدری» که در آبادان گذاراند، آیه ی «الله لا اله الا هو الحی القيوم» را دید که با نوری سبز رنگ بر پهنه ی آسمان نوشته شده بود و سهل اسم اعظم خدا را در آن یافته بود. (تستری، ۱۳۲۶: ۲۶) این باید نخستین تجربه یا از جمله ی نخستین تجربه های صوفیانه ی سهل بوده باشد. سفر او به بصره و آبادان که ظاهراً بسیار هم کوتاه بوده است وی را به راهی کشاند که مقدر بود تا آخر عمر در آن گام بردارد. سهل یک چند در خدمت ابوحیب ماند و سپس به تستر بازگشت و در شهر خویش زندگی سخت و زاهدانه ای را پیش گرفت. روزهای متوالی خود را گرسنگی می داد و هرچند روز یک بار به اندک نانی روزه می گشاد، چنان که در یک سال خرج خوراک او بیشتر از یک درم نمی شد. (یافعی، ۱۳۳۸، ج ۲: ۲۰۱ و خوانساری، ۱۳۶۰: ۹۴) این دوره ی ریاضت گویا حدود سه سال به طول انجامید. بنابر گزارش ابن سالم، سهل در سن شانزده سالگی یعنی در حدود سال ۲۱۹ با توشه ای ناچیز رهسپار سفر حج شد. (سراج، ۱۳۸۸: ۲۰۷) ظاهراً ذوالنون (۱۸۰- ۲۴۵۰ هـ) را در همین سفر ملاقات کرد. زیرا به تصریح سلمی، سهل در سال خروجش سوی حج ذوالنون مصری را در مکه دید. (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۰۷) و اگر قول ابن سالم را بپذیریم که سهل تنها همین یکبار به حج رفته است (سراج، ۱۳۸۸: ۲۰۷) ناگزیر باید سال ملاقات او و ذوالنون را ۲۱۹ یا حوالی آن بدانیم. (شعرانی، ۱۳۴۳، ج ۱: ۶۶) دیدار ذوالنون تقریباً ۴۰ ساله، باید بر سهل که در اوان جوانی به سر می برد، تأثیری شگرف نهاده باشد. اگرچه این دیدار ظاهراً چندان به طول نینجامیده است. (ابونعیم الاصفهانی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۸۹) سهل بعدها از ذوالنون به حرمت یاد می کرد و تا او زنده بود در علم سخن نگفت. (عطار، ۱۳۶۰: ۳۰۸-۳۰۹) این همه سبب شده است که انصاری در طبقات الصوفیه، او را شاگرد ذوالنون بداند. (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۳۳) سفر سهل تنها به قصد زیارت مکه نبود. گویا منظور اصلی او از این سفر سیاحت در زمین یا به اصطلاح «سیر آفاق» بود که دست کم چند سالی به طول انجامید. (یافعی، ۱۳۳۸: ۲۰۱ و خوانساری، ۱۳۶۰: ۹۴) معلوم نیست در این سال ها سهل به کجاها رفته و چه کسانی را دیده است. بنابر قول عطار او در همین سفر از کوفه گذشته است و در آنجا خود را یک بام تا شام به جای شتر به خراس بسته است تا نفسش را که از او ماهی خواسته بود ادب کند. (عطار، ۱۳۶۰: ۳۰۷) پس از این سفر، سهل دیگر بار به تستر بازگشت و در آنجا همچنان به ریاضت نفس ادامه داد. این ریاضت سخت که بیشتر عبارت بود از گرسنگی کشیدن و قیام شب، حدود بیست سال دوام داشت. (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۰ و یافعی، ۱۳۳۸، ج ۲: ۲۰۱) هیچ معلوم نیست که آیا سهل در این ۲۰ سال جز خلوت نشینی و ریاضت به کار دیگری هم- خواندن و نوشتن و تعلیم اصحاب- اشتغال داشته است یا نه. به هر حال محقق است که او پس از مرگ ذوالنون در سال ۲۴۵ رسماً به تعلیم و تادیب شاگردان پرداخت. لیکن گمان نمی رود که سهل با جدیت به این کار پرداخته باشد. او اساساً تمایل به خلوت گزینی داشت و از همنشینی با دیگران گریزان بود. روزی مردی به او گفت: می خواهم در صحبت تو باشم. سهل گفت: «اگر یکی از ما بمیرد آن دیگری با که صحبت می دارد؟ پس اینک با همو [خدا] صحبت بدار.» (سراج، ۱۳۸۸: ۲۱۵) خاموشی و خلوت گزینی در نظر سهل از ضروریات بود و بدون الزام نفس به این دو آدمی رستگار نمی شد. (تستری، ۱۳۲۶: ۵۸) با این حال در بسیاری از منابع آمده است که محمدبن سالم، مشهورترین شاگرد سهل ۶۰ سالی در خدمت او بوده است. (سراج، ۱۳۸۸: ۵۸)

اگر چه انصاری این مدت را تا ۳۰ سال و در جایی با عبارت «سنین من عمره» تا چند سال نامعلوم کاهش داده است؛ اما کاملاً امکان دارد که «سنین» در این عبارت تصحیف «ستین» باشد. به هر صورت بخش بزرگی از میراث فکری سهل از طریق همین محمد بن سالم (م. ۲۹۷) و فرزندش احمدبن محمدبن سالم (م. ۳۵۶) به دیگران منتقل شده است. (ابونعیم الاصفهانی، ۱۳۵۷:

۲۱۱ و انصاری، ۱۳۶۲: ۳۱۳) از احوال سهل در طول سال های ۲۴۵ تا ۲۵۸ کاملاً بی خبریم. احتمال دارد که سهل برخی از این سال ها را در بصره گذرانده باشد. براساس گزارش مکی و باخزری هنگامی که شورشیان زنگی بصره را تصرف و غارت کردند (سال ۲۵۸) سهل در بصره بوده است خلق بصره به خانقاه سهل تستری جمع آمدند و گفتند: یا شیخ چه شود که از برای ما دعا کنی تا ظالمان از ما دفع شوند؟ شیخ سهل خاموش شد و بعد از آن گفت که خدای را در این شهر بندگان هستند که اگر بر ظالمان دعا کنند جمله ظالمان در روی زمین در همین یک شب بمیرند لکن نمی کنند جهت آنکه ایشان همان می خواهند که خدای تعالی می خواهد. (باخزری، ۱۳۴۵: ۳۴۵) این گزارش با آنچه در منابع دیگر از قول سهل نقل شده است کاملاً تطبیق می کند. سهل دعوی می کرد که من محبت خداوند بر خلق و بر اولیای زمان خویشم. (تستری، ۱۳۲۶: ۷۰) و پیداست که این دعوی ها بر خاص و عام گران می آمد و آنان را به ستیز با او بر می انگیزت. ما دست کم نام دو تن از این ستیزه گران را می دانیم که به نزد او رفتند و در این باره وی را مواخذه کردند و به ظاهر مجاب شدند. این دو ابوزکریا الساجی (م. ۳۰۷) و ابوعبدالله الزبیری (م. ۳۱۷) از فقهای شافعی بودند. (شعرانی، ۱۳۴۳: ۶۷) سهل ظاهراً از این ستیزه جویی ها سخت آزرده خاطر بود و از همین رو نهب و غارت بصره به دست زنگیان را به مثابه ی انتقام الهی از بصریان می دانست که با «ولی خدا» درافتاده بودند. بعدها از او شنیده بودند که می گفت: بپرهیزید از دشمنی با کسی که خداوند او را به ولایت نامبردار کرده است، زیرا در بصره ولیی بود که اهل شهر او را دشمن داشتند و آزرده شدند. خدا بر ایشان خشم گرفت و همه در یک شب هلاک شدند. (منای، ۱۹۳۸، ج ۱: ۲۴ و شعرانی، ۱۳۴۳: ۶۷) بدین ترتیب می توان گفت که سهل در حوالی سال ۲۵۸ در بصره سکونت داشته است. سهل نه فقط صوفی زاهد بلکه در عین حال سنی و از هواخواهان طریقه ی اهل حدیث و از مخالفان معتزله به شمار می آمد. سهل در شوشتر به علت مخالفتی که با رأی او در این باب که توبه فرض است و در هر لحظه باید آن را به جا آورد اظهار شد، قرار توقف نیافت. ناچار به بصره رفت و همان جا بود که وفات یافت. (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۱۳۳-۱۳۵).

قراین دیگری این حدس را تقویت می کند که او دست کم نیمی از عمر دراز خود را در بصره به سر برده است. نخست این که وفادارترین شاگرد او، ابن سالم بصری، اهل بصره بوده است؛ و ذهبی از او با عنوان «شیخ البصره» یاد می کند. (ذهبی، ۱۹۸۴، ج ۱۳: ۳۳۲) و با این که ابن سالم تا ۶۰ سال در خدمت سهل بوده در هیچ یک از منابع اشاره ای به حضور او در تستر نمی یابیم. ضمن این که انصاری درباره ی او نوشته است «نام وی محمد بن سالم البصری» به بصره بود شاگرد سهل تستری. (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۱۳) علاوه بر این سمعانی سهل را «ساکن بصره» دانسته و پس از او یاقوت هم نوشته است که سهل در بصره ساکن شد. (حموی، ۱۹۵۶، ج ۲: ۲۲۰) به هر حال در میانه ی سال های ۲۶۳ تا ۲۶۵ سهل را دیگر بار در تستر می بینیم. در سال ۲۶۳ یعقوب لیث صفاری اهواز را تصرف می کند و دو سال بعد یعنی در سال ۲۶۵ در همانجا در می گذرد. (ابن الاثیر، ۱۳۰۱، ج ۷: ۱۲۲ و ذهبی ۱۹۹۲. ذیل تاریخ الاسلام سال های ۲۶۱-۲۷۰ هـ.ق)

### معاصران سهل تستری

#### ابوداود سجستانی:

سلیمان بن اشعث، محدث، متولد ۲۰۲ هـ.ق در طلب علم بسیار سفر کرد و در دانش و پارسایی سخت مشهور شد. سرانجام در بصره مقیم شد. مهم ترین اثر او کتاب السنن است. در فقه که یکی از مجموعه ی ۶ اخبار است؛ که اهل سنت پذیرفته اند. بنا بر گفته ی ابن واسه، ابوداود خود می گفت که از ۵۰۰۰۰ حدیث، ۴۸۰۰ حدیث را در کتاب خویش گردآورده و در آن میان حدیث هایی است صحیح و حدیث هایی به ظاهر صحیح و حدیث هایی که کما بیش چنین است. (یار شاطر، ۱۳۵۴، ج ۸: ۱۰۳۲).

#### جنید بغدادی:

آن شیخ علی الاطلاق آن قطب به استحقاق، آن منبع اسرار، آن مرقع انوار، آن سبق برده به استادی سلطان طریقت جنید بغدادی - رحمه الله علیه - شیخ المشایخ عالم بوده و امام الائمه جهان و در فنون علم کامل بود و در اصول و فروع مفتی و در معاملات و ریاضیات و کرامات لطیف و اشارات عالی بر جمله سبقت داشت؛ و از اول حال تا آخر روزگار پسندیده بود. جنید

گفت: سهل صاحب آیات و سباق غایات بود و لکن دل نداشته است ملک صفت بوده است. ملک صفت نبوده است. چنانکه آدم (ع) همه درد و غایت بود جنید شبانروزی ۴۰۰ رکعت نماز ورد داشت جنید را طاووس العباد می خواندند. (عطار، ۱۳۶۰: ۴۱۸-۴۱۶-۱۹۷)

#### ابوعبدالله بن الجلا:

«آن سفینه ی بحر دیانت، آن سکینه ی اهل متانت، آن بدرقه ی مقامات، آن آئینه ی کرامات، آن آفتاب فلک رضا، ابو عبدالله بن الجلا- رحمه الله علیه- از مشایخ کبار شام بود و محمود و مقبول این طایفه بود و مخصوص به کلمات رفیع و اشارات بدیع و در حقایق و معارف و دقایق لطایف بی نظیر بود و ابوتراب و ذوالنون را دیده بود و با جنید و نوری صحبت داشته است. نقل است که ابوعبدالله جلا گوید که: ذوالنون را دیدم که او را عبادت بود و سهل را دیدم و او را اشارت بود و بشر را دیدم و او را ورع بود» (عطار، ۱۳۶۰: ۴۹۷-۴۹۹)

#### ابوالصالح المزین:

«ابوالصالح المزین- رحمه الله علیه- از بزرگان روزگار خود بوده با ابن عطاء صحبت داشته بود، صاحب خلوت بود و با کسی نیامیختی. سهل بن عبدالله گفته است که: مرا آرزو بود که با ابوالصالح صحبت دارم. وقتی در حرم وی را دیدم و از وی صحبت خواستم گفت: ای سهل، اگر ابوالصالح فردا بمیرد، صحبت با که داری؟ گفتم: دانم گفت: اکنون همان انگار» (جامی، ۱۳۸۶: ۱۴۴)

#### شاه شجاع کرمانی:

ابو الفوارسی، شاه بن شجاع کرمانی یکی از صوفیان و عارفان و زاهدان مشهور ایرانی است که در قرن سوم هجری- یکی از ادوار مهم و بسیار متحول عرفان اسلامی- به دنیا آمد. وی به قول مشهور یکی از امیرزادگان کرمان بود که به زهد و عرفان تمایل پیدا کرد و از سرزمین خود برای سیراب کردن روح تشنه و کمال طلب خویش به نیشابور آمد. خواجه عبدالله انصاری او را از اجله ی فتیان و واعظان می شمارد. (انصاری، ۱۳۶۲: ۲۳۶)

#### ابونصر سراج طوسی:

«آن عالم عارف، آن حاکم خائف، آن امین زمره ی کبرا، آن نگین حلقه ی فقرا، شیخ وقت ابونصر سراج- رحمه الله علیه- امامی به حق بود و یگانه مطلق و متعین و متمکن و او را «طاووس الفقرا» گفتندی و صفت علم کامل بود و در ریاضت و معاملات شأنی عظیم داشت؛ و در حال و قال و شرح دادن به کلمات مشایخ آیتی بود و کتاب لمع او ساخته است. سرّی سقّطی و سهل و بسی مشایخ کبار را دیده بود اهل طوس بود و محدث و زاهد و فقیه و او را «طاووس الفقرا» می خوانده اند» (عطار، ۱۳۶۰: ۶۳۹-۶۴۰ و زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۳۱).

#### شاگردان سهل تستری

«سهل- رحمه الله علیه- واعظی حقیقی بود و خلقی به سبب او به راه بازآمدند و آن روز که وفات او نزدیک آمد چهار صد مرید مرد داشت». (عطار، ۱۳۶۰: ۳۲۱) از نظر شناسایی نام و نشان تاریخی می توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد:  
اول: «شاگردان و مریدانی که تاریخ و نام و نشان آنها را ثبت کرده و در این که آنان صحبت شیخ را دریافته بودند، کمتر شک و تردیدی دیده می شود. گرچه میزان شناسایی آنها گاه زیاد است. چون ابومحمد جریری، حسین بن منصور حلاج، ابوعبدالله عبادانی و گاه اندک مانند شاد دل گبری، علی بن حمزه اصفهانی، ابوالحسن سیروانی، ابوعبدالله السالمی و گاه چیزی در حد چند سطر و حاشیه چون ابوالحسن مزین الصغیر، اسحق بن ایوب و احمد بصری.» (قشیری: ۱۳۸۳-۶۱۵-۷۵-۶۴ و جامی، ۱۳۸۶: ۲۳۳-۱۵۳-۱۲۱-۱۲۰-۱۰۷-۷۵)

دوم: «شاگردانی که بعضی از صاحبان تذکره و مقاله، آنان را در ردیف مریدان سهل ذکر کرده اند؛ اما با نوعی تناقص تاریخی روبرو هستند؛ مانند ابوالحسن خرقانی، ابونصر سراج طوسی و ابوعلی دقاق.» (عزیزیان، ۱۳۷۴: ۹۴)

### ابوعبدالله عبادانی:

«وی در عبادان می زیست و شاگرد سهل بن عبدالله تستری است و درک شبلی کرده است؛ و او گفت: کار دانش راست اگر به عمل پیوسته باشد» (دهخدا، ۵۲-۱۳۲۵، ج الف: ۶۰۲ و انصاری، ۱۳۶۲: ۳۰۷-۳۰۸)

### ابومحمد جریری:

«و از ایشان بود ابومحمد احمد بن محمد بن الحسین الجریری، از بزرگترین شاگردان جنید بود و با سهل بن عبدالله صحبت کرده بود و از پس جنید بر جای او نشاندند. وی عالم بود به علم این طایفه، حال او بزرگ بود. علوم متداول زمان را آموخت و در فقه و اصول سرآمد روزگار خود شد.» (قشیری، ۱۳۸۳: ۶۵-۶۴ و خیراندیش ۱۳۸۶: ۲۲۴ به نقل از عطار ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۳۲) «و در سنه ی احدى عشر و ثلثمائه (۳۱۱) ابومحمد احمد بن محمد بن الحسین الجریری از کبار اصحاب جنید بود و صحبت سهل بن عبدالله تستری دریافت و بعد از جنید قایم مقام جنید بود و وفات یافت.» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۸۸ و جامی، ۱۳۸۶: ۱۴۱)

### ابوعبدالله السالمی:

«نام وی محمد بن احمد بن سالم بصری، به بصره بود. شاگرد سهل تستری ۳۰ سال با وی بوده یا ۶۰ سال و طریقت از وی گرفته بود. ابوعبدالله السالمی گفت: وقتی در شد در سهل، زاهد ایام خود، طشتی دید زرین پر آتش پیش او و عودتر در آن سوزان، چون بدید به دیوار باز افتاد و از کار شد. چون باز جای آمد، سهل او را گفت: چه شدی؟ مگر منادمت ملوک را نشائی و در خلوت که ملوک خالی بوند در ایشان در مشو مگر که بشأمی» (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۳۵ و جامی، ۱۳۸۶: ۱۲۲-۱۲۱)

### احمد بصری:

احمد بصری، معاصر سهل بن عبدالله ظاهراً همان احمد بن الحسین بصری است که روایتی از جنید نقل کرده است. روزی محضر جنید را درک نمودم، مردی از او چیزی پرسید و او خواند: نفس، ستر وجد او را به دیگران رساند، در حالیکه اشک از دو چشم او سر ریز می کرد، سرگردان، سرگردانی که بی تاب می سوخت و نفس های سوز ناکش را ناله می ربود ۰ (سراج، ۱۳۸۸: ۲۸۴)

### ابوالحسن مزین البغدادی:

«در سنه ی ثمان و عشرین و ثلثمائه (۳۲۸ ق) ابوالحسن علی بن محمد المزین البغدادی از اصحاب سهل و جنید مجاور مکه بود وفات یافت» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۱۹۳)

### اسحاق بن احمد:

«اسحاق بن احمد از مریدان سهل تستری که در ابتدا مردی صاحب مال بود و توبه کرده بود. ابن سالم گوید که چون اسحاق بن احمد فرمان یافت اندر صومعه ی او شد سَفَطی یافت دو شیشه در آنجا، یکی چیزی سرخ در آنجا بود و یکی چیزی سفید و شوش های زر و سیم بود در صومعه، آن شوش ها به دجله انداخت و آن چه در آن شیشه ها بود با خاک بیامیخت و بر اسحاق اوام بود. ابن سالم گوید: سهل را گفتم: «چه بود اندر آن شیشه ها؟» گفت: آنکه یک شیشه اگر درم سنگی از آن بر چندین مثقال مس افکنی زرد گردد و از آن دیگر، درم سنگی بر چندین مس افکنی سیه گردد» گفتم: «پس چرا اوام وی بنداری ای دوست؟» گفت: از ایمان خود ترسیدم. (قشیری، ۱۳۸۳: ۶۴۹-۷۹۷)

### محمد بن واصل بصری:

«وی را «محمد» یا «عمر» فرزند واصل بصری گفته اند. اوست که از سهل داستان زندگی اش خاصه دوران کودکی و آغاز ریاضت نزد خالویش محمد بن سوار تستری تعریف می کند.» (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۰)

**ابوالحسن سیوطی:**

«شیخ علی رودباری گوید: که هارون گفت که صاحب سهل عبدالله گفت که با ابوالحسن سیوطی بودم در بادیه چون گرسنه شدی و راه خبی و حله ندانستی ابوالحسن بانگ گرگ کردی تا جایی که سگی بودی آواز دادی و وی به آن آواز دانستی که آنجا مردم است یاران را چیزی آوردی» (جامی، ۱۳۸۶: ۱۶۶)

**حسین بن منصور حلاج:**

«حسین بن منصور حلاج اصل او از زمین پارس است، او درواسط و شوشتر نشو و نمو یافت و با صوفیان درآمیخت و شاگرد سهل شوشتری شد.» (هندوشاه نخبوانی، ۱۳۵۷: ۱۹۸ و انصاری، ۱۳۶۲: ۳۸۶-۳۸۰) «حسین بن منصور حلاج در ۸۵۸ میلادی در فارس متولد شد. وی در شوشتر واقع در خوزستان در سلک مریدان سهل تستری درآمد.» (بروکلمان، ۱۳۴۶: ۲۰۸)

**استادان سهل تستری****محمد بن سوار:**

محمد بن سوار خال و استاد سهل از قدیمان بصره است. وی را سخن است نیکو. سهل از وی روایت کند، سه ساله بودم که مرا قیام شب بود و اندر نماز خالم محمد بن سوار همی گریستی که: او را قیام است. گفتم: یا سهل بخسب که دلم مشغول می داری! و من پنهان و آشکاراً نظاره ی او بودم تا چنان شد که حال خود را گفت: «مرا حالتی می باشد صعب، چنان می بینم که سر من در سجود است پیش عرش.» (عطار، ۱۳۶۰: ۳۰۵-۳۰۴)

**حمزه عبادانی:**

در سال ۲۱۶ هـ ق نوجوان سیزده ساله ی شوشتری (سهل) که به زبان خوزی سخن می گوید و لهجه ی فارسی شوشتری از کلامش هویداست و به ادبیات عرب آشنایی کامل دارد و عاشق و شیفته و سوخته ی دانستن علم طریقت است، راه سفر را آغاز می کند. همچنان که گذشت «به دوازده سالگی مرا مساله ای افتاد و سیزده ساله بودم که اندر خواستم که مرا به بصره فرستند. تا این که مساله بپرسم. بیامدم و بپرسیدم و هیچ کس از علما بصره جواب نداد. به عبادان آمدم نزدیک مردی که او را «ابوحبیب حمزه بن عبدالله العبادانی» گفتند. از وی بپرسیدم، جواب داد؛ و به نزدیک وی بایستادم یک چندی و فایده هایی بود مرا از سخن وی و ادب وی» (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۰ و خوانساری، ۱۳۶۰: ۲۱۵-۲۱۴ ج ۴ و غزالی، ۱۳۶۱: ۴۴۷)

**ذوالنون مصری:**

سهل بن عبدالله در سال ۲۳۶ هـ ق زمانی که سی و سه ساله بود راه سفر و سیاحت در پیش گرفت؛ و تقریباً سه یا چهار سال از عمر خود را در سفر گذراند. آغاز سفر وی در حکومت متوکل عباسی بود و همان سالی که این دیو سیرت دژخیم دستور داد تا مرقد مطهر امام حسین (ع) را ویران کنند. (جوزی، بی تا، ج ۱۰: ۲۲۱)

**منابع**

۱. ابن عربی، ۱۹۸۱، شیخ اکبر محی الدین، (۱۹۸۱ م)، فتوحات مکیه، تحقیق و تقدیم عثمان یحیی، قاهره، بی نا
۲. باخرزی، ابوالمفاخر، یحیی، (۱۳۴۵ هـ ش) اورادالاحباب و فصوص الاداب، به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران
۳. جارالله زهدی، حسن (۱۹۴۷ م) المعتزله، قاهره، بی نا
۴. خوانساری، ۱۳۶۰ سیدمحمد باقر موسوی، (۱۳۶۰ هـ ش)، روضات الجنات العلماء السادات، جلد چهارم، ترجمه
۵. محمد باقر ساعدی، تهران الاسلامیه
۶. ذهبی، محمدبن احمد بن عثمان (۱۹۸۴ م)، سیرالاعلام النبا تحقیق الشعیب الارنوط، بیروت، بی نا
۷. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۷ هـ ش) جستجو در تصوف ایران، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر

۸. سراج طوسی، ابونصر، (۱۳۸۸ ه ش)، اللمع فی التصوف، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران، اساطیر
۹. شعرانی، عبدالوهاب، (۱۳۴۳ ه ق)، الطبقات الکبری، الازهر مصر، بی نا
۱۰. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، ۱۳۶۰، تذکره الاولیا، تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوار
۱۱. غزالی طوسی، ابوحامد محمد، (۱۳۶۱ ه ش) کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی
۱۲. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم ابن هوازن ۱۳۸۳ ه.ش، ترجمه رساله قشیریه، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، فرهنگی
۱۳. مناوی، ۱۹۳۸ عبدالرئوف، (۱۹۸۳ م)، الکواکب الدریه، تصحیح محمود حسن ربیع، مصر، الازهر



# A Look at Life, Contemporaries and Students of Sahl Toustari

Hamid reza Akbari

*Master of Educational Services, Payame Noor University Abadeh branch*

---

## Abstract

Abomohamad sahl ebn abdollah ebn younes ebn eisa ebn Rafi toustari was from third century (A.H.). He was born in 203 (A.H.) in shoushtar. The first detailed report about his childhood was in Ghoshiri epistle and then in Atarod Tazkeratol oliya. Teachings and sahl uttrances had considerable effects on sofia ethics. Later between Halaj ways and sahl way made many differences. In some halaj words, still sahl effected opinions remained. Regarding the impact of sahl on sufi after it, in this paper we tried to introduce this theosophist and indicated his contemporary teacher and students. Because we believe his views on issues relating to the Sufis words and ideas, had huge impact on theosophist after him.

**Keywords:** Life, Contemporaries, Students, Sahl Toustari

---